



City and Its Discontents: Narrative Acceleration and Its Relation to Urban-Life Distresses in Hussein Sanapour Studied Based on Gérard Genette's Narratology

Atefe Asali<sup>1</sup> , Hesam Ziaee<sup>2\*</sup> , Hosein Parsaei<sup>3</sup>

<sup>1</sup> Ph.D. student of Persian language and literature, Qaimshahr Azad University, Mazandaran, Iran

<sup>2</sup> Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Qaimshahr Azad University, Mazandaran, Iran, (Corresponding author: ziaee.hesam@gmail.com)

<sup>3</sup> Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Qaimshahr Azad University, Mazandaran, Iran

Article Info

ABSTRACT

Article type:  
Research Full Paper

Article history:  
Received: 2025-10-16  
Accepted: 2025-12-20

Keywords:  
Hussein Sanapour  
City  
Novel  
Narrative Acceleration  
Narrative  
Gérard Genette

Hussein Sanapour's novels have a modern structure. In his novels, the author depicts cities and all phenomena related to them as unpleasant and chaotic, as well as a reality that alienates human beings. To portray the darkness and disagreeableness of urban life in his novels, Sanapour employs specific narrative techniques, such as the narrative acceleration introduced by Gérard Genette, a French literary critic. Concentrating on the narrative structures of Hussein Sanapour's novels, the current research seeks to examine the relationship between narrative acceleration and the manner in which a suspicious pessimism is painted about urban life experiences. The study's analytical approach is grounded in narratological content analysis. In this study, the criterion for selecting the novels under investigation was the frequency of narrative acceleration. The study asks this central question: How has the narrative acceleration contributed to the unsatisfactory picture of the city presented in Sanapour's novels? According to the study's findings, there is a relationship between narrative acceleration and the sense of discontent with urban life experiences in Sanapour's novels under discussion.

Cite this article Asali, A., Ziaee, H., Parsaei, H. (2026). City and Its Discontents: Narrative Acceleration and Its Relation to Urban-Life Distresses in Hussein Sanapour Studied Based on Gérard Genette's Narratology. *Journal of Literary and Social Research*, 4(4), 1-14.



©The author(s)

Publisher: Goletsan University

Doi: 10.30488/sipl.2026.553885.1105



## شهر و ناخرسندی‌های آن: شتاب روایت و نسبت آن با ناملايمات زیست شهری در رمان‌های حسین سنپور (بر اساس نظریه روایت‌شناسی ژرار ژنت)

عاطفه عسلی<sup>۱</sup>، حسام ضیایی<sup>۲\*</sup>، حسین پارسایی<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد قائمشهر، مازندران، ایران، رایانامه: dr.atefhasali@yahoo.com

<sup>۲</sup> استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد قائمشهر، مازندران، ایران (نویسنده مسئول): ziaee.hesam@gmail.com

<sup>۳</sup> استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد قائمشهر، مازندران، ایران hosseinparsaei46@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله کامل علمی	در رمان‌های حسین سنپور، به مثابه داستان‌هایی با ساختار مدرن، شهر و تمامی پدیده‌های مرتبط با آن همچون مسئله‌ای ناخوشایند، سرشار از هرج‌ومرج و واقعیتی بیگانه با آدمیان بازنمایی می‌شود. سنپور در جای‌جای داستان‌هایش تلاش کرده است تا در بازنمایی همین تصویر تیره و ناخوشایند از شهر و تجربه زیست شهری، تکنیک‌ها و شگردهای روایی ویژه‌ای را به خدمت بگیرد. شتاب روایت، در زمره مهم‌ترین این شگردهای روایی است که برای نخستین بار در نظریه‌های ژرار ژنت، منتقد فرانسوی مطرح شد. در این پژوهش تلاش می‌شود تا با تکیه بر ساختار روایی رمان‌های حسین سنپور، نسبت میان شتاب روایت با نحوه بازنمایی این نگاه بدبینانه و همراه با سوءظن نسبت به تجربه زیست شهری مورد واکاوی قرار بگیرد. روش این پژوهش مبتنی بر تحلیل محتوایی رمان‌های سنپور از منظری روایت‌شناسانه و مبتنی بر یک چارچوب نظری است. معیار گزینش رمان‌ها نیز فراوانی شگرد شتاب روایت در آن‌ها بوده است. پرسش اصلی این است که تکنیک شتاب روایت چگونه به ارائه تصویری همراه با ناخرسندی از شهر در رمان‌های سنپور کمک کرده است؟ نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که در تمامی رمان‌های سنپور بین این استفاده از تکنیک شتاب و اظهار ناخرسندی ارتباط وجود دارد.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۷/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۹/۳۰	
<b>واژه‌های کلیدی:</b> حسین سنپور شهر رمان شتاب روایت ژرار ژنت	

**استناد:** عسلی، عاطفه؛ ضیایی، حسام؛ پارسایی، حسین. (۱۴۰۴). شهر و ناخرسندی‌های آن: شتاب روایت و نسبت آن با ناملايمات زیست شهری در رمان‌های حسین سنپور (بر اساس نظریه روایت‌شناسی ژرار ژنت). *فصلنامه علمی پژوهش‌های ادبی و اجتماعی*، ۴(۴)، ۱۴-۱.



## مقدمه

از منظر شیوه نویسنده‌گی یا سبک روایی، می‌توان حسین سنایور را جزو نسل نویسندگانی دانست که در ایران در حد فاصل انقلاب اسلامی تا دوران پس از اصلاحات، رشد یافته، اصول رمان‌نویسی مدرن را فراگرفته و به نگارش رمان‌هایی بر اساس اسلوب و شیوه‌های مدرن پرداخته است. نگاهی به محتوای برخی از رمان‌های سنایور نشان می‌دهد که تأثیرپذیری او از تحولات فرهنگی و اجتماعی ایران در دهه‌های اخیر مسئله‌ای است اجتناب‌ناپذیر و تقریباً آشکار که فضای اغلب کارهای او را تحت تأثیر قرار داده است. از این منظر می‌توان شیوه نویسنده‌گی او را، نوعی رئالیسم اجتماعی و فرهنگی دانست که در آن‌ها به مسائلی همچون مردسالاری، طلاق، اعتیاد، مهاجرت، تحصیل، تحول در سبک زندگی ایرانی، شکاف طبقاتی و نسلی و تبعات خواسته یا ناخواسته این دگرگونی‌های اجتماعی، هنجارهای فرهنگی و خلقیات اجتماعی و عواملی مشابه پرداخته است. در واقع مطالعه آثار سنایور می‌تواند به مثابه نوعی بازنمایی واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی چند دهه اخیر جامعه ایرانی قلمداد شود. شخصیت‌های رمان‌های سنایور همگی در زمینه‌ای از واقعیت‌های اجتماعی پرورده می‌شوند و هر یک تحت تأثیر اقتضانات دوران، به کنشگری در همین بسترهای فرهنگی و اجتماعی غالب و در حال گذار می‌پردازند.

## مسئله پژوهش

مسئله این پژوهش در واقع به نحوی با بازنمایی‌های اجتماعی در رمان‌های سنایور پیوند دارد. در اینجا پدیده شهرنشینی و تجربه زیست شهری واقعیت‌هایی ناخوشایند به شمار می‌روند که بر تمام کنشگری‌های فردی چه در ساحت درونی و انفسی و چه در ساحت بیرونی و انضمامی تأثیر مستقیم بر جای می‌گذارند. شخصیت‌های این رمان‌ها غالباً با تجربه‌های ناخوشایندی چون تنهایی، اندوه، اضطراب و استرس، از خودبیگانگی، ناآرامی درونی و خشونت دست به گریبانند و این تجربه‌ها در محیط شهری است که بروز پیدا می‌کنند. سنایور برای بازنمایی و روایت هر چه بهتر این پیوند میان زیست شهری و تجربه‌های ناخوشایند تلاش کرده است تا در ساختار روایت‌هایش دستکاری‌های عامدانه‌ای انجام دهد تا پیوستگی این دو پدیده را با هم به وجه بهتری صورت‌بندی کند. تکنیک شتاب روایت، در زمره شگردهای روایی است که در نظریه‌های ژرار ژنت مطرح شد و در آثار سنایور به وفور از آن استفاده شده است. مسئله پژوهش حاضر روشن کردن این نکته است که شتاب روایت چگونه به بازنمایی ناخرسندی‌های فزاینده از زیست شهری در آثار سنایور کمک کرده است.

## هدف پژوهش

هدف پژوهش حاضر این است که با واکاوی روایت‌های رمان‌های سنایور، چگونگی بازنمایی تجربه‌های انسانی ناخوشایند از زندگی شهری مورد واکاوی قرار بگیرد و آنگاه پیوستگی این پدیده با مفهوم شتاب روایت بررسی شود. تأمل در این پیوستگی می‌تواند آشکار کند که مؤلف چگونه برای روایت کردن این ناخرسندی‌های شهری، تکنیک شتاب روایت را به صورت مستمر استفاده می‌کند.

## روش پژوهش

در این پژوهش در درجه نخست از رویکردی تحلیلی برای درک بهتر فضای داستان‌های سنایور در زمینه نگاه بدبینانه و همراه با سوءظن وی نسبت به شهر و زندگی شهری استفاده خواهد شد. پیوستگی این مسئله با مفهوم شتاب روایت نیز با تکیه بر نظریه ژرار ژنت روشن خواهد شد. در اینجا رمان‌هایی همچون *ویران می‌آیی*، *لب بر تیغ*، *دود*، *نیمه غائب*، *خاکستر و آتش* مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. بر این اساس، بافت روایی هر یک از این رمان‌ها به روش تحلیل محتوایی و سنجش اعتبار آن‌ها از منظر شتاب روایت مورد واکاوی قرار گرفته است؛ بدین گونه که آن بخش از این رمان‌ها که در

آن زبان روایت از منظر سرعت، ارائه جزئیات، لحن و به طور کلی هر آنچه که بر شتاب روایت مربوط می‌شود، تغییر کرده است، گزینش و محتوای آن‌ها از منظر درون‌مایه و نقدی که به زیست شهری در آن بازتاب یافته شده است، تحلیل شده‌اند.

### پیشینه پژوهش

درباره نقد و بررسی کارنامه ادبی حسین سنپور و همچنین کاربست نظریه ژرار ژنت به طور جداگانه، تاکنون پژوهش‌هایی انجام شده است و محققان و پژوهشگران از زوایای مختلفی هم آثار سنپور را بررسی کرده‌اند و هم نظریه ژرار ژنت را برای تحلیل بافتار روایی رمان‌ها یا متون روایی دیگر مورد استفاده قرار داده‌اند که البته هیچ کدام از این پژوهش‌ها از منظری که پژوهش حاضر صورت‌بندی شده است، انجام نگرفته‌اند. به عنوان نمونه می‌توان به پژوهش‌هایی از این دست اشاره کرد:

۱. «عرصه‌های تاریک زندگی شهری در رمان سمت تاریک کلمات» (محمدی: ۱۳۸۶). نویسنده در این پژوهش، با تمرکز بر یکی از رمان‌های سنپور، تلاش کرده است تا برخی از وجوه ناخوشایند زندگی شهری را بررسی کند.

۲. نقد جامعه‌شناسی رمان‌های حسین سنپور (پارسانسب و همکاران: ۱۳۹۴). این پژوهش یک پایان‌نامه در مقطع ارشد است که با محوریت رمان‌های سنپور انجام گرفته است. نگارندگان تلاش کرده‌اند تا ابعاد جامعه‌شناختی آثار سنپور را بررسی کنند. تمرکز نظری در این پژوهش بر مختصات روایت‌شناسانه آثار سنپور نبوده است. در حالی که در این رمان‌ها تحلیل‌های قابل توجهی از منظر بررسی خصلت‌های شهری انجام گرفته است.

۳. همچنین در زمینه نقد متون ادبی با استفاده از نظریه ژنت می‌توان به پژوهش‌هایی همچون «روایت‌شناسی رمان شناگر بر اساس نظریه ژرار ژنت» (فیروزآبادی: ۱۳۹۴) اشاره کرد. نویسنده در این اثر کوشیده است تا مفاهیم اصلی نظریه ژنت همچون تداوم، بسامد و غیره را در رمان شناگر بررسی کند.

۴. «ساختار روایت در داستان شیخ صنعان بر اساس نظریه ژرار ژنت» (شکری: ۱۳۹۵) عنوان مقاله دیگری است که با کاربست نظریه ژنت تحلیل فرمی داستان شیخ صنعان انجام شده است. نویسندگان در این پژوهش تلاش کرده‌اند تا با استفاده از مفاهیم مندرج در نظریه روایت‌شناسی ژنت ساختار روایی این داستان را تحلیل کنند.

در این پژوهش‌ها، هم می‌توان نقد و بررسی برخی از کارهای حسین سنپور بر اساس چشم‌اندازهای انتقادی متون ادبی را مشاهده کرد و هم در عین حال، استفاده نسبتاً چشم‌گیر از نظریه ژرار ژنت در بررسی ظرفیت‌های روایت‌شناسانه رمان‌ها یا متون ادبی دیگر را دید. با وجود این در هیچ یک از این پژوهش‌ها، بر رمان‌های سنپور، آن‌گونه که در این پژوهش پرداخته شده است، تمرکز نشده است.

### مبانی نظری

**شتاب روایت در نظریه ژرار ژنت:** مفهوم «شتاب روایت» بیش از هر نظریه‌پرداز دیگری، نام ژرار ژنت، منقد ادبی فرانسوی را به یاد می‌آورد. اغراق نیست اگر ادعا شود که ژرار ژنت تقریباً تمام عمر علمی و پژوهشی خود را صرف تئوریزه کردن مفهوم «روایت» کرد (سلدن، ۱۳۸۴: ۱۴۶). به نحوی که همین تلاش‌ها او را در زمره نامدارترین روایت‌شناسان و منتقدان ادبی قرن بیستم قرار داد (شکری، ۱۳۹۵: ۱۲۲). در کنار مفهوم شتاب، مفاهیم کانونی و محوری دیگری همچون زمان‌پریشی، تداوم، بسامد و غیره، هسته مفهومی نظریه روایت‌شناسانه ژنت را تشکیل می‌-

دهند (ژنت، ۱۳۹۸: ۴۲-۷۹). با استفاده از این دسته از مفاهیم بود که ژنت به ویژه با کانونی کردن مفهوم زمان، تلاش کرد تا نسبت عمیق میان روایت و زمان را واکاوی کند (Shen, 2008:137, cohan and Shirez, 2001:52). مفهوم شتاب روایت نیز از درون همین تئوری پردازی‌ها بیرون آمد (Genette, 1980: 9-23) و به یکی از کانونی‌ترین مفاهیم در این چارچوب نظری تبدیل شد (نک: تولان، ۱۳۸۳: ۷۹؛ کنان، ۱۳۸۷: ۶۶). ژنت مفهوم شتاب را در ذیل مفهوم دیگری با عنوان تداوم مطرح می‌کند (Genette, 1980: 43-44).

آنچه از مفهوم تداوم نزد ژنت مد نظر است در واقع نسبت میان طول مدت زمان واقعی داستان و طول زمان آن در روایت است (نک: کنان، ۱۳۸۷: ۷۳). در واقع مفهوم تداوم به نوعی ناظر بر حجم اختصاص یافته روایت به کل داستان است که راوی تلاش می‌کند با نوعی شتاب ثابت، مثبت یا منفی، آن را صورت‌بندی کند. شتاب ثابت آن بخش از روایت راوی است که غالباً خود را در قامت دیالوگ‌هایی میان شخصیت‌ها نشان می‌دهد. در این موقعیت، راوی بدون اینکه بخواهد شتاب بیشتر یا کمتری به روایتش بدهد، آن را در حالتی ساکن و در قامت گفت‌وگو و دیالوگ به دست می‌دهد و حجم مطالب در نسبتی هماهنگ با زمان روایت قرار می‌گیرد. منظور از شتاب مثبت، عبور سریع راوی از یک بازه طولانی زمانی است یا در واقع، اختصاص حجم کمی از مطالب به یک بازه زمانی طولانی‌تر و شتاب منفی نیز ناظر بر درنگ و آهستگی بیشتر در فرآیند روایت است (ژنت، ۱۳۹۸: ۴۲-۷۹). بر این اساس راوی حجم بیشتری از متن را ممکن است به مدت زمان کوتاهی از داستان اختصاص دهد و با ارائه جزئیات، توصیف‌ها، گفت‌وگوها و دیالوگ‌ها، یک بازه زمانی کوتاه را در حجم بیشتری از متن ارائه دهد. به بیان دیگر، آنچه در شتاب مثبت رخ می‌دهد، نوعی حذف عامدانه از جانب راوی است که تصمیم می‌گیرد مدت زمانی طولانی از فرآیند اصلی داستان را حذف و آن را در قامتی فشرده‌تر و متراکم‌تر بیان کند و در مقابل، آنچه در شتاب منفی اتفاق می‌افتد، نوعی مکث توصیفی است که در آن راوی، بخش‌هایی از داستان را به صورتی جزئی‌تر، توصیفی‌تر و همراه با جزئیات بیشتری در اختیار مخاطب قرار می‌دهد (کنان، ۱۳۸۷: ۷۳-۷۲؛ فورستر، ۱۳۸۴: ۹۱).

**نسبت رمان با مسئله شهر:** از یک چشم‌انداز روایت‌شناسانه، رمان‌های حسین سنپور، در خود روایتی آکنده از ناخرسندی، بی‌رغبتی، ملال، تنهایی، اضطراب و دل‌زدگی از زیست شهری را پیش روی مخاطب می‌گذارند. به نظر می‌رسد دغدغه کانونی سنپور در این رمان‌ها، نوعی بازنمایی انتقادی وضعیتی است که به زعم او در جامعه شهری ایران به ویژه در دو دهه اخیر در جریان بوده است. غلبه این بینش بدبینانه نسبت به شهر در این رمان‌ها، ضرورت سنجش روایت‌های او از منظری جامعه‌شناسانه را آشکار می‌سازد. از یک منظر جامعه‌شناسانه، فهم نسبت میان شهر و تجربه‌های روانی-ذهنی سوژه‌های کنشگر، یکی از مهم‌ترین رسالت‌های معرفتی در علوم اجتماعی است (نک: وُسنو، ۱۴۰۰: ۳-۱۶). پیش فرض معرفتی مهم در اینجا همواره این بوده است که «تأثیر همونی گفتمان شهری بر زیست‌جهان افراد در دوران مدرن» غیرقابل تردید بوده است (رضوانیان و کجوری، ۱۳۹۹: ۱۳۳). در اینجا سه‌گانه مدرنیته، شهر و ذهنیت کنشگران شهری، در رابطه‌ای طولی نسبت به هم قرار می‌گیرند. بدین معنا که شهر، فرزند بلافصل مدرنیته و ذهنیت کنشگران شهری نیز در پیوند مستقیم با مسئله شهر قرار می‌گیرد (احمدی، ۱۳۷۳: ۳۴؛ فریزی، ۱۳۸۶: ۴). شدت این تأثیرگذاری به نحوی است که به زعم برخی پژوهشگران، زبان کنشگران شهری آکنده از مسئله شهر می‌شود. «هر سخن و گفت‌وگویی میان افراد شهری، در واقع سخنی درباره شهر، شهرنشینی و تجربه شهری است» (فاضلی، ۱۳۹۱: ۱۶).

در میان جامعه‌شناسان کلاسیک، جرج زیمل بیش از دیگران در نسبت معنادار میان پدیده شهرگرایی و فرآیندهای معنابخشی و تجربه‌های زیسته انسان‌های شهری تأمل کرد. زیمل بر این عقیده بود که میان «کلانشهر و حیات ذهنی» آدمیان ارتباطی عمیق برقرار می‌شود که برآیند عینی و ملموس این مواجهه را می‌توان در شیوع و گسترش پدیده‌هایی همچون از خودبیگانگی، احساس تنهایی، بی‌تفاوتی، دل‌زدگی، مناسبات اجتماعی متأثر از اقتصاد مبتنی بر پول، شیء‌گشتگی، لزوم مدیریت زمان و پدیده‌هایی از این دست مشاهده کرد (زیمل، ۱۳۷۲: ۱۷-۶۳). بر طبق این دیدگاه،

شهر مکانی است که در آن «زندگی از یک سو آسان می‌شود» و از سوی دیگر «سرسشار از محتواهای غیرشخصی»؛ این وضعیت فرد را وامی‌دارد تا خواهان نوعی ویژه بودن و تک بودن باشد و اگر در این مسیر موفق نشود، از خود بیگانه می‌شود (همان، ۱۳۷۲: ۶۴-۶۵). زیمل وزن و تأثیرگذاری «محتوای غیرشخصی و عناصر بیرون» را بر ذهن افراد شهری بسیار نیرومند قلمداد می‌کرد که به عنوان مهمترین محرک روانی، بر «ساختار عصبی/انسان» تأثیر می‌گذارند. در نتیجه، انسانی عصبانی شده و از نظر ذهنی پرخاشگر و ناآرام، به صورتی «محتاطانه» به مجموعه‌ای از «روابط سطحی» وارد می‌شود و هم‌زمان نیز «گرایش‌هایی شدید به امور سطحی و کم‌ارزش» از خود نشان می‌دهد (همان، ۱۳۷۲: ۶۴). بر این اساس، «تن و روان انسان شهری در موقعیتی شکننده» قرار گرفته، تحت فشارهای محیطی به تناقضات عدیده دچار می‌شود (همان، ۱۳۷۲: ۷۳). این وضعیت به گفته مارخوزه، انسان شهری مدرن را گوشه‌گیر و منزوی می‌سازد که حتی ساده‌ترین گفت‌وگوهای روزمره را نیز در محفظه‌ای از گرایش‌های احتیاط‌آمیز انجام می‌دهد (مارخوزه، ۱۳۹۸: ۱۰۰). این پدیده در واقع همان چیزی است که مرز میان جوامع کلاسیک و مدرن را از منظر نوع و جنس مناسبات و روابط ترسیم می‌کند (قاسم‌زاده، ۱۳۹۶: ۲۲۲-۲۲۳).

تلاش برای به زبان آوردن این تجربه‌های انسانی، پای شهر و زیست‌جهان انسان شهری مدرن را به ادبیات و خاصه به گونه‌ای ادبی مدرن تر آن یعنی رمان گشود. رمان مدرن با «تأثیرپذیری فزاینده از فرآیندهای اجتماعی و اقتصادی» (مصباحی‌پور ایرانیان، ۱۳۵۸: ۲۳۵-۲۳۸) و تلاش در جهت «متقاعد کردن مخاطب برای یافتن نوعی این‌همانی میان جهان داستان و دنیای واقعیت» (هلیرین، ۱۳۹۴: ۸۶) و نیز با اتخاذ شگردهای روایی همچون زمان‌پریشی، روایت غیرخطی، جریان سیال ذهن، توجه به پیچیدگی‌های روانی، تأمل در بحران‌های درونی، زندگی شهری، پرسشگری و مؤلفه‌هایی از این نوع (چاپلدرز، ۱۳۸۲: ۱۶-۱۹) مجالی فراهم آورد تا «سبک زندگی شهری که تحت تأثیر صنعتی شدن و اداری شدن، به جانب هرچه کالایی تر شدن پیش می‌رفت» به گونه‌ای نمادین به زبان درآید (اکهات و کئونن، ۱۳۹۱: ۷۷). گلدمن ضمن تأکید بر این خصلت زبانی در رمان مدرن، معتقد بود «به روایت کشیدن شهر»، درهم‌تنیدگی مسئله شهر با وضعیت‌های روانی و ذهنی کنشگران را به شکلی پیچیده نشان می‌دهد و این بازنمایی در رمان به وقوع می‌پیوندد (گلدمن، ۱۳۷۶: ۲۵۲). جرج لوکاج نیز ضمن تأکید بر نسبت میان ادبیات و عارضه‌های جهان مدرن، معتقد بود که در ادبیات و به ویژه در رمان مدرن، روایتی از انسان شکل می‌گیرد که بازنمایاننده تمام اضطراب‌ها، استرس‌ها، درگیری‌های روحی و روانی و پدیده‌هایی از این دست است. وی نویسندگان و به ویژه رمان‌نویسان را به دلیل «به روایت کشیدن این وضعیت‌ها» واجد نوعی توانایی ویژه در به کار گرفتن این زبان روایی می‌دانست (لوکاج، ۱۳۷۹: ۸۲). این توانایی در روایتگری، همان خصلتی بود که باختین نیز معتقد بود نویسنده رمان به قوت آن را داراست و رمان‌نویس «شگردی خاص در بازنمایی متمایزی از انسان مدرن» دارد (باختین، ۱۳۸۷: ۴-۵)؛ انسانی که در رمان مدرن در چنبره زمان و مکان قرار دارد و هم زمان و هم مکان را از دریچه ارزش‌ها و باورهای خود می‌نگرد و روایت می‌کند (کورت، ۱۳۹۱: ۳۳). در این میان، به ویژه در رمان مدرن که غالباً در بستر شهرها اتفاق می‌افتند، مکان اهمیتی مضاعف پیدا می‌کند. این اهمیت از آن جهت است که فضاهای شهری تداعی‌های عدیده‌ای در ذهن افراد شکل می‌دهند و تا حدودی نمایانگر ساخته‌های ذهنی آن‌ها می‌شوند (Carmona, 2010, 12). به بیان دیگر، از آنجا که مکان‌ها در افراد مختلف معانی متفاوتی ایجاد می‌کنند و تحت تأثیر تفاوت‌های اجتماعی، فرهنگی و جنسیتی قرار می‌گیرند، لذا شهر و سویه‌های متکثر آن، معناهای متمایزی را نیز در ذهن افراد ایجاد می‌کند (Messy, 1994, 146-157; Hummon, 1992, 41; Hellman, 1993, 518-519). چنانچه شخصیت‌ها غالباً در پیوند با مکان است که زبان روایی ویژه خود را در مواجهه با هر فضا یا مکان به کار می‌گیرند و تلاش می‌کنند آن را روایت کنند (Lefebvre, 1991, 118). از این منظر، شهر و کالبد فیزیکی و فضایی-مکانی آن به مثابه یک متن اجتماعی در نظر گرفته می‌شود که مناسبت‌های پیچیده شخصیت‌های رمان مدرن در پیوستگی عمیق با آن شکل می‌گیرد و معنا پیدا می‌کند (لوفور، ۱۳۸۶: ۵۱).

در رمان‌های سناپور، شهر با تمامی پدیده‌ها و عارضه‌های مرتبط با آن به مثابه کلیتی ناخوشایند روایت می‌شود. در این اینجا، شهر به مثابه ساختاری ناهنجار و نامتوازن تصور می‌شود که در معرض پدیده‌های اجتماعی و بحران‌ها و معضلات فرهنگی عدیده‌ای همچون مهاجرت، توسعه ناموزون، شکاف نسلی عمیق، بحران هویت، شکاف طبقاتی و مواردی از این دست قرار گرفته است (سناپور، ۱۳۷۸: ۲۹-۴۰؛ همو، ۱۳۸۹: ۴۸-۶۰). از آنجا که در رمان‌های سناپور، غالب روایت‌ها در شهرهای پس از انقلاب صورت‌بندی می‌شوند، می‌توان گفت که در اینجا، چهره توسعه‌گرایی شهری در ایران پس از انقلاب با تمامی خصلت‌های آن تا حد زیادی بازنمایی می‌شود؛ فرآیندی که نتیجه ملموس و انضمامی آن، فرسودگی، ناخرسندی، ملال و اضطراب انسان شهری است. گستره این بینش انتقادی تیره به نحوی است که تقریباً در میان شخصیت‌های فراوانی که در رمان‌های او حضور دارند، هیچ‌یک ارتباطی عاطفی، احساسی و همراه با دلبستگی و رضایت و خرسندی نسبت به شهر برقرار نمی‌کنند. در این روایت بدبینانه، تمام فضاهای شهری اعم از ساختمان‌ها، پارک‌ها، درون وسایل حمل‌ونقل عمومی، ترافیک، کافه‌ها، رستوران‌ها، خیابان‌ها، فضای حاکم بر سازمان‌ها و نهادهای شهری و هر نوع فضای شهری دیگر که تعاملات روزمره در پیوند با آن‌ها شکل می‌گیرند، غالباً با استعاره‌هایی همچون سردی، خشکی، سیاهی، تیرگی، تنگی و استعاره‌هایی از این دست توصیف می‌شوند. «خیابان روبه‌رو یک‌طرفه است. خیابانی که زمانی دوطرفه بود و هنوز آنقدر شلوغ نبود که یک‌طرفه‌اش کنند. حالا آریاشهر، آن فلکه دومی است. بزرگ و بدقواره. از هر طرف و گوشه‌اش ساختمانی ده‌پانزده طبقه در حال بالا رفتن. اینجا دیگر جز تکتوتوکی زمین خالی میان خانه‌ها پیدا نمی‌شه. حالا خانه‌های سه و چهار طبقه تنگ به هم چسبیده‌اند» (همو، ۱۳۸۳: ۱۴۱).

در چنین فضایی، معماری و طراحی شهری، خود به یک محرک اضطراب‌آور تبدیل می‌شود که تصویری هراس‌انگیز از نوعی توسعه سلخته و فاقد نظم را متبادر می‌کند. در این تصویر آنچه که در ورای این معماری رعب‌انگیز شهری نادیده گرفته می‌شود، انسان شهری و جهان درونی اوست. در جاهای دیگر، ازدحام و شلوغی سرسام‌آور خیابان‌ها نیز در پیوند با همین معماری ناهمگون شهری به اضطراب‌ها و استرس‌ها می‌افزاید. «پیش خودش همه‌ش شلوغی و ازدحام خیابان انقلاب را می‌شنود که از روی تمام آن آرامش و سکوت و رفت و آمد و گفت‌وگوهای دوسه‌نفره جلو دانشکده‌ها می‌گذرد. پهلوی تنه یکی از درختان چنار، دو کیسه زباله افتاده است. پهن شده‌اند توی جوی آب رد می‌شود. ماشین‌ها از پشت‌سر می‌آیند و می‌روند» (همان: ۱۲۲).

بر این مبنا، ایجاد پیوند و پیوستگی میان مکان و فضای شهری با اضطراب، اندوه و ناآرامی و آشوب، سبب می‌شود تا تردیدها و سوءظن‌های نویسنده درباره شهر و زندگی شهری صورت‌بندی جدی‌تری پیدا کند. از دریچه نگاه سناپور، تمام فضاهای شهری بدون استثنا مستعد تولید اضطراب‌اند. اساساً در اینجا فضایی وجود ندارد تا به واسطه آن، پلی میان عواطف، احساسات، دلتنگی‌ها، ملالت‌ها و اندوه‌های انسان شهری با بدنه شهر ایجاد شود؛ لاجرم، شهر به کالبدی غریب، دست‌نیافتنی و بی‌رحم تبدیل می‌شود که توان اعمال نوعی تسکین برای انسان شهری فروغلتیده در روابط فروپاشیده و درگیر با انواع و اقسام فشارها، استرس‌ها و اندوه‌ها را ندارد. بنابراین، در این روایت‌ها، از خانه و منزل گرفته تا کوچه و پارک و خیابان و محل کار و بازار و هر نوع فضای عمومی و خصوصی دیگر، هیچ مکان و فضایی نیست که در آن گفت‌وگویی همراه تشنج، رفت‌وآمدی از سر نخوت و اندوه و روابطی شکننده در جریان نباشد. گویی میان فضا و معماری شهری با تجربه تنهایی و اضطراب، نوعی ارتباط وثیق وجود دارد. در چنین زمینه‌ای، شخصیت‌های رمان‌های سناپور، مجموعه‌ای از روابط، مواجهه‌ها، دیدارها، گفت‌وگوها، رفت‌وآمدها، عرف و عادت‌ها، هنجارها، ارزش‌ها و خلقیات اجتماعی و فرهنگی را به نمایش می‌گذارند که با مشاهده آن‌ها می‌توان به بحران‌های فردی و اجتماعی عدیده‌ای که در پس‌زمینه روایت‌ها نهفته‌اند، پی برد (همو، ۱۳۸۹: ۹۷، ۸۸، ۷۳، ۳۵؛ همو، ۱۳۸۳: ۱۱۶-۱۱۷، ۱۲۰-۱۳۴؛ همو، ۱۳۹۳: ۸۵).

در چنین زمینه‌ای از بدبینی و سوءظن به شهر است که کنشگری شخصیت‌های رمان‌های سناپور معنا پیدا می‌کند. به بیان دیگر، سوژه‌های انسانی در رمان‌های سناپور عموماً در تلاطمات ناشی از گذار اجتماعی و فرهنگی ایران از سنت

به مدرنیته، خود نیز با گونه‌های عدیده‌ای از اضطراب، تنهایی، ملال، احساس بی‌عدالتی، جست‌وجوی همراه با ناکامی منزلت اجتماعی در بستری از بی‌عدالتی‌های اجتماعی، روابط خانوادگی رو به گسست و شکست خورده، شکاف نسلی شدید و مواردی از این دست مواجه‌اند که نوع مواجهه آن‌ها را با شهر و زیست شهری تعیین می‌بخشد (همو، ۱۳۸۳: ۱۱۳-۱۳۰؛ همو، ۱۳۸۹: ۱۲۹-۱۴۰؛ همو، ۱۳۷۸: ۱۳۳-۱۵۰). این پیوندی است که از چشم‌انداز روایت‌های سنایور، تصویری کلی از تجربه کلی ایران در مواجهه‌های ناکام و ناقص با امر مدرن ارائه می‌دهند. از هم‌گسیختگی روابط خانوادگی و فردی، ناکامی فزاینده در شکل‌دهی به روابطی پایدار، ایجاد شکافی عمیق میان جهان‌بینی و سبک زندگی نسل برآمده پس از انقلاب ۵۷ با نسل‌های قبلی، فزونی گرفتن تدریجی پدیده‌هایی همچون طلاق به مثابه یک نرم اجتماعی، رانت و رانت‌بازی‌های سیاسی و اقتصادی، سرخوردگی نسل دانشگاهی و ناکامی آن‌ها در کسب نوعی منزلت اجتماعی درخور، شکست پروژه‌های سیاسی اصلاح‌گرانه در ایران و بسی پدیده‌های ریز و درشت اجتماعی و فرهنگی، همگی در بدنه شهرها در حال پدیدار شدن هستند. «چهار سال و هفت ماه است که رفته‌ای دانشگاه. حالا کم‌کم باید سر از بازار کار دربیآوری تا وقت بیرون آمدن از دانشگاه خبره باشی. من یک جا برات پیدا کرده‌ام. سفارشات هم شده. این برات بهتره تا اینکه با دوستانی که جز دردسر درست کردن چیزی بلد نیستند» (همان: ۱۳). تحت تأثیر این پدیده‌های عینی و ذهنی است که چهره شهرها در رمان‌های سنایور که غالباً بازتابی از روابط سرد، ماشینی و فاقد انعطاف انسان‌های شهری است، عموماً چهره‌ای غمناک، سرد، بی‌روح، محرک اضطراب‌ها، تنهایی‌ها، اندوه‌ها، جدایی‌ها و ناکامی‌ها می‌شوند. «آسانسور پایین نمی‌آمد. یک نفر کیسه ادرار به دست، آرام و پا کیشان از ته راهرو راه افتاده بود و پیش می‌آمد. پله‌ها از کنار آسانسور بالا رفتند. طبقه دو، دو پرستار توی ایستگاهشان مشغول گفت‌وگو. نگاهشان کردند. سرد، کنجکاو، خیره. بعد وارد اتاق شد. اتاق نیم‌تاریک با سنگینی حجمی ناپیدا که آن را روی سینه‌اش حس کرد. همه چیز انگار مغروقی مانده از دورترین اعصار، اشباحی نابه‌خودشناور بودند» (همان: ۱۵).

### بحث و بررسی

در رمان‌های سنایور، استفاده از تکنیک شتاب منفی، برای ارائه توصیفی ناخرسندانه و همراه با دلزدگی و ملالت از شهر و زندگی شهری، بسیار معنادار است. سنایور به صورت متناوب و مستمر و با بهره‌گیری از درنگ‌های توصیفی، شتاب منفی روایت را در خدمت خلق روایتی تیره و تار از شهر و زندگی شهری درآورده است. گستره این رویکرد در رمان‌های او قابل تأمل است و در تمام آثار وی به وفور قابل رصداند. بر این مبنای پدیده‌هایی همچون ازدحام شهری، ترافیک، جرم و جنایت، آلودگی صوتی، تنهایی و رنجوری انسان شهری، نزاع، فساد، معماری شهری، خیابان، پارک، فضاهای عمومی و مواردی از این دست، همگی به نوعی در شکل‌گیری تصویری سرشار از اضطراب، استرس و ناخرسندی در رمان‌های او دخیلند. شتاب روایت در واقع به سنایور مجالی می‌دهد تا این ناخرسندی را به زبان بیاورد و به صورت عمیق، ارتباط میان شهر و نسبت آن با تلاطمات درونی و ناخرسندی‌های انسان شهری را واکاوی کند. در اینجا و در میان گونه‌های سه‌گانه شتاب، تأکید، بیشتر بر شتاب منفی خواهد بود زیرا به زعم نگارندگان، شتاب منفی بیشتر از دو گونه دیگر، به سنایور برای بازنمایی تجربه‌های ناخوشایند شهری در آثارش کمک کرده است. اگرچه با شدتی کمتر، شتاب مثبت و خنثی نیز تا حدودی به این بازنمایی کمک کرده‌اند.

**شتاب مثبت:** شهری بودن رمان‌های سنایور، به صورت آگاهانه یا ناآگاهانه، جلوه‌هایی از شتاب و سرعتی که ویژه زیستن در شهر است را به بدنه روایت‌ها تزریق می‌کند. در اینجا است که تکنیک شتاب مثبت در خدمت ارائه روایتی ناخوشایند از شتاب فزاینده و استرس‌زای زندگی شهری درمی‌آید. در جایی از رمان *ویران می‌آیی* شخصیت فردوس، انتظار سه ماهه‌اش را در چند خط مختصر بیان می‌کند. چند خطی که شتاب ناخوشایند زندگی شهری کانون روایی آن محسوب می‌شود. «از در که آمده بود تو به خودم گفته بودم دیدی بالاخره یه طوری شد؟ دیدی این هم خودش نشانه بود؟ که وقتی سه ماه توی ده پانزده میلیون جمعیت این شهر می‌روی و می‌آیی و هیچ آشنایی نمی‌بینی یعنی که قرار

است یک وقتی یک کسی بیاید سراغت. خب معلوم است که خود روزبه نمی‌آید و کس دیگری می‌آید که فقط از او نشانه‌هایی می‌دهد» (همو، ۱۳۸۳: ۴۸).

در جای دیگری در رمان خاکستر، تجربه‌ماندن سه ساعته در یک قرار، فقط در دو الی سه خط بیان می‌شود. در اینجا شتاب مثبت روایت برای بازنمایی احوالات ذهن انسان شهری در چنین موقعیت‌هایی مورد استفاده قرار می‌گیرد و نشان می‌دهد که چگونه ذهن شخصیت‌ها در چنین زمان‌هایی به نوعی آشوب و پراکنده‌گویی دچار می‌شود «سه ساعت و خرده‌ای هست که انجام. جز یک مرد نسبتاً جوان که نیم ساعت پیش رفت تو و تقریباً ده دقیقه پیش برگشت، کسی نیامده و نرفته. یک دختر بچه هم همراهش بود. برگشتنا، روی شانه‌اش انگار خوابیده بود. یک کمی سر و صدای موسیقی هم قبل از تو رفتنش بود، که وقتی رفت تو تمام شد» (همان: ۱۲).

مسئله فساد فزاینده در بدنه شهر هم در زمره آن دست از پدیده‌هایی است که در رمان‌های سنایور چهره شهر به واسطه فزونی آن، چهره‌ای خشن، پر از زد و بند، مافیابازی و بی‌اعتمادی فراوان است. سنایور با استفاده از شتاب مثبت روایت، در این مسائل هم درنگ می‌کند و از زبان شخصیت‌هایش، پاره‌ای از این تصویر ناخوشایند را ترسیم می‌کند. «شرکت هم تا حالا هیچ کاری برایم نکرده. خیال می‌کردم آنقدر نفوذ دارید که نمی‌گذارید یک شب هم توی آن انفرادی بمانم. بعد یک شب، دو شب، شد سه شب چهار شب. تا ده روز گذشت و دیدم تنهام. مثل همان وقت که وارد شرکت شدم و خودم را نشان دادم با هر کاری که گفتند. از اعتصاب کارگرهای کارخانه تجهیزات پزشکی گرفته تا در آوردن قیمت مناقصه رقبای خرید نیروگاه و پرونده رو کردن برای نماینده‌های سرسخت بالا بردن قیمت گاز خوراک پتروشیمی. بعد از آن همه تازه شدم مدیر و تازه وقتی آوردنم اینجا می‌بینم شرکت فقط وقتی می‌خواهدم که به درد خور باشم و دردم‌سرها را جمع کنم. نه وقتی خودم می‌شوم دردم‌سرها» (همو، ۱۳۸۸: ۹۲).

**شتاب خنثی:** در میان داستان‌های سنایور می‌توان موقعیت‌های فراوانی را مشاهده کرد که در آن شخصیت‌ها یا در قالب گفت‌وگو و یا در حال واگویی‌های درونی به بیان تجربه‌های ناخوشایند خود از شهر می‌پردازند. «پیاده‌رو با درخت‌های قطور چنار در یک طرفش و بلوار آن سوی چنارها ماشین‌های پرسروصدا. چرا تا کسی سوار نشد؟ نه. تا کسی حالا نه تا کسی هم دارند؛ بیست‌سی هزار تا. خیلی‌ها را لابد همین‌طورها سوار کرده‌اند و برده‌اند. فردوس را کجا برده‌اند؟ همین حالا شاید دارند ازش می‌پرسند؛ با کی قرار داشته؛ برای چه؟ فردوس می‌ترسد و دیگر چشم‌هاش آن‌طور خندان نیست» (همو، ۱۳۸۹: ۱۱۵).

### شتاب منفی

**شلوغی و ازدحام:** مارشال برمن با تأمل در برخی خصلت‌های شهری، شلوغی و ازدحام شهری را که به ویژه در فضاهای خیابانی و ترافیکی و پارک‌ها و مراکز خرید چهره شهر را تحت تأثیر قرار می‌دادند را با تعبیر «آشوب متحرک» توضیح می‌داد. برمن «غلطیدن در گرداب ترافیکی شهرهای مدرن» را «سرنوشت ازلی انسان تنهای شهری» می‌دانست که «گذر زمان را برای او به مسئله‌ای آبستن اضطراب» تبدیل می‌کرد (برمن، ۱۳۹۲: ۱۹۳). در بافت داستان‌های سنایور، خود پدیده جمعیت و ازدحام شهری، امری است ناخرسند. حال، گیر افتادن زیر نگاه مستمر و اضطراب‌آور انبوهی از مسافران در فضاهایی همچون اتوبوس‌های شهری می‌تواند به حجم این ناخرسندی بیفزاید. توصیف این موقعیت با استفاده از شتاب خنثی و ارائه جزئیات بیشتری از ازدحام و فشار محیطی انجام شده است «پیکان شخصی که برایش دست تکان دادم، ایستاد. عقب سه نفر نشسته بودند. نشستم جلو کنار یک مسافر دیگر. ماشین‌ها با بوق مداوم و ترمزهای ناگهانی، از کنار و جلومان می‌گذشتند و آدم‌ها هم که بوق را انگار نمی‌شنیدند. کنار خیابان دسته‌دسته منتظر ایستاده بودند. هنگام رد شدن از جلوشان، با حسرت، یا خستگی یا چیزی شبیه به اندوهی که در مراسم عزای خود نشان می‌دهند، نگاهمان کردند» (سنایور، ۱۳۷۸: ۱۲۰). در اینجا شتاب منفی روایت در خدمت توصیف موقعیت‌هایی از این دست قرار می‌گیرد تا دشواری بودن در چنین موقعیتی را بازنمایی کند. «چقدر نگاهم می‌کنند.

تماشایی شده‌ام. بی‌خیال از پهلوام رد نمی‌شوند. مثل توی خیابان که فقط رد می‌شدند بی‌نگاه. انگار که به هیچ دردی نمی‌خورم. جز چشم‌ها و دست‌های دریده، کسی کاریم نداشت. فقط چشم‌های سیاه تو نگاهم می‌کردند. تا یادم برود که دلم تنگ‌تر و خفه‌تر از شلوغی اتوبوس دم غروب بوده» (همان: ۱۰۰).

در جای دیگری، در *رمان لب بر تیغ*، شتاب منفی روایت در خدمت توصیف موقعیتی است که ترافیک و ازدحام شهری، مرکزیت اصلی روایت را شکل می‌دهد. شخصیت اصلی داستان اگر چه سوار بر موتور است اما با دنده یک در حال حرکت است و همین، تضاد قابل تأملی را شکل می‌دهد که رکن اصلی آن حرکت است اما حرکتی کند و همراه با واگویه‌های درونی درباره شهر. «یک‌وری روی موتور نشسته بود. توی دنده یک زده بود و گذاشته بود خودش پسرود و برود. دست راستش به فرمان بود و با دست چپش از جیب کاپشن چرم سیاهش تخمه درمی‌آورد و می‌انداخت توی دهان. برق چشم آدم‌ها را که می‌گذشتند، پیاده یا سواره، می‌دید. با آن‌ها چشم‌درچشم می‌شد تا آن‌ها هم برق چشم‌های او را ببینند و بفهمند که او حق دارد توی خیابان خودش هر طور که دلش می‌خواهد برود و بیاید. اینجا مال او بود و اصغر تیزه. آن‌ها که سه‌چهار سال بود ته خیابان، قصر و ویلا و برج ساخته بودند و فقط هوای آنجا را آلوده کرده بودند» (همان: ۱۹).

**ناامنی و فساد:** در شاکیه داستان‌های سنایور به ندرت پیش می‌آید که شهر به مثابه یک کالبد امن و توأم با امنیت و آرامش روایت شود. دامنه این نگرش همراه با احساس ناامنی به شهر بسیار وسیع است و می‌توان گونه‌هایی از ناامنی‌های درونی و بیرونی را در میان انبوه روایت‌های سنایور نشان داد. پیوند این نگرش با شتاب روایت در بافت روایت‌های رمان‌های او قابل توجه است. در برخی موقعیت‌ها، نویسنده برای بیان بهتر این ناامنی‌های شهری، از شگرد شتاب منفی استفاده می‌کند و با ارائه جزئیات فراوان از یک نزاع خیابانی، وقوع یک جرم، تعقیب و گریز، دعوا و پدیده‌هایی از این دست، بر مواجهه روزمره شخصیت‌های داستان با گونه‌هایی از این ناامنی‌ها تأکید می‌کند. «یک پیکان سر کوچک نگه داشت. پشت سر راننده یک نفر نشسته بود. سه تا کله توی بنز آمد بالا. چراغ توی پیکان روشن شد. چشم‌قهوه‌ای داشت از کیفش پول به راننده می‌داد. درهای عقب بنز باز شد اما کسی بیرون نیامد. دو نفر از بنز پیاده شدند. رفتند جلو چشم‌قهوه‌ای. یکه خورد و یک‌دو قدم پس‌پسکی رفت. آن دو تا یواش‌یواش طرفش می‌رفتند. دو نفری بازوهایش را گرفتند و بردندش سمت بنز. چشم‌قهوه‌ای دستش را کنار در گذاشت و زور زد که سوار نشود. راننده خواست حرف بزند و دخالت کند. یکی از آن دو نفر انگار که بخواهد در گوش راننده چیزی بگوید، چاقو را گذاشت زیر گلویش و فشارش داد توی پیکانش» (همو، ۱۳۸۹: ۲۱).

**خشونت:** درهم‌تنیدگی زیست شهری با تجربه روزمره خشونت، یکی از مهمترین انگاره‌ها در روایت‌های سنایور به شمار می‌رود. شاید بتوان مدعی بود که تصور بدبینانه و همراه با سوءظن سنایور نسبت به مسئله شهر، با کمک توصیف‌ها و روایت‌هایی که او از گونه‌های پرشمار خشونت‌ورزی به دست می‌دهد، به صورت بهتر و دقیق‌تر منتقل شود. توصیف همراه با جزئیات شیوه‌ها، شگردها، راه‌ها و روش‌های اعمال خشونت در بافت شهرها روایت‌های سنایور را مملو از تصویرهایی می‌کند که در پس آن، چهره خشن، بی‌رحم و فاقد سوبه‌های همدلانه شهر را نمایان می‌سازد. در اینجا نیز شتاب روایت در خدمت ارائه چنین زمینه‌هایی از خشونت‌ورزی مستمر در بدنه شهرهاست. «چشم‌قهوه‌ای همان‌جا توی ماشین نشسته بود و دستش روی صورتش بود. چاقو، جلو در را گرفته بود. چشم‌هاش رفته بود کاسه سرش و داشت خُرخر می‌کرد. از روی گردنش چشمه‌ای از خون باز شده بود و داشت تنش را یکسره خونی می‌کرد. خط خون از زیر سینه‌ای راه افتاده بود و از شلوارش رفته بود پایین و داشت می‌ریخت روی زمین» (همان: ۲۴).

در بعضی موقعیت‌ها، خشونت با شلوغی‌ها و ازدحام‌های فراوان شهری درهم می‌آمیزد. این هم به نویسنده و هم به مخاطب مجال می‌دهد تا به واسطه درهم‌تنیدگی خشونت و ازدحام، پدیده شهر را در نوعی هرج‌ومرج همیشگی تصور بکند. «نزدیک دروازه چشمش را می‌بندد. نمی‌تواند همین‌طوری از این دروازه بلند با تابلو بزرگی از صورت خونین جوانی که انگار آرام خوابیده، بگذرد و فکر کند که اتوبوس هنوز در ادامه همان خیابان است که فقط دروازه‌های وسطش

گذاشته‌اند و همین آرام شدن صدای چرخ‌ها و صدای آدم‌ها که با هم حرف می‌زنند یا صلوات می‌فرستند و یا دعا می‌خوانند، می‌شوند. حالا صدای نفس‌های خودش را هم می‌شنود که عمیق‌تر شده. حرکت چرخ‌ها که دوباره تند می‌شود چشم‌هاش را باز می‌کند. حالا اینجاست. نزدیک. چند درخت یا سنگ فقط فاصله دارد» (همو، ۱۳۷۸: ۶۱).

در برخی موقعیت‌ها، گرفتار شدن شخصیت‌ها در نزاع‌های خیابانی، مجدداً از ترکیب خشونت با ازدحام، روایت‌هایی برای بیان این برداشت‌های ناخوشایند از شهر ایجاد می‌شود. «فردوس هوار می‌کشد. نگاه‌های گیج و گول‌عابران به او. ایستاده‌اند به تماشا فقط. روزبه منتظر است. امیدوار است که شاید کسی، عده‌ای جلو بروند کاری نکنند. پدرش هم نمی‌رود. گریه می‌کند فقط. ریشوی استخوانی بلندقد با زانو می‌رود توی ماشین و درد می‌پیچد توی کمر روزبه. نفس نمی‌تواند بکشد. نمی‌تواند برود آنجا، جلو برود تا آن طرف خیابان نمی‌تواند بایستد، اما ایستاده است این گوشه خیابان، این سوی بلوار عریض کشاورز و نمی‌تواند تکان بخورد از آن» (همان: ۱۱۳).

**روان مضطرب ناآرام:** طیف قابل توجهی از شخصیت‌های رمان‌های سناپور، در میانه ناکامی‌ها، تنهایی‌ها، وسواس‌های فکری، اضطراب‌ها، نگرانی‌ها و استرس‌ها به سر می‌برند. تجربه داشتن روابطی شکست‌خورده، تنش‌های خانوادگی، احساس بی‌عدالتی در ساختار جامعه، اضطراب منزلت و مواردی از این قبیل، زیستن آن‌ها در بستری از فشارهای اجتماعی را به امری دشوار مبدل می‌کند. توصیف حالات و احوالات این شخصیت‌ها به ویژه در موقعیت‌هایی که این افراد در پیوند با مناسبات شهری قرار دارند، با شتابی کند و همراه با توصیف جزئیات قابل توجهی انجام می‌گیرد. «گوشی را گذاشت و انگار که نداند حالا باید کجا برود یا چه بکند، گیج، سرش را به همه طرف چرخاند. چهار نفر ایستاده بودند و نگاهش می‌کردند. راه افتاد. چشم‌ها که می‌گذشتند، غریب‌ترین دنیاها بودند در فضایی خالی و بی‌انتها با فاصله‌ای بعید و دست نیافتنی؛ که گذشته بودند و رفته بودند و نمی‌شد ایستاد و خوب نگاهشان کرد و فهمید زندگی درشان بوده یا نه؟!» (همو، ۱۳۷۸: ۱۱۷).

این روان ناآرام و خسته به ویژه در زمان‌هایی که در معرض هرج‌ومرج‌ها و آشفتگی‌ها و هیاهوهای شهری قرار می‌گیرد، بیشتر احساس ناخرسندی و ملال می‌کند. گویی در کلیت ساحت شهر، مجال و مفری برای نوعی درنگ همراه با آرامش و آسایش وجود ندارد که این شخصیت‌ها با پناه بردن به آن، از آشوب‌های ذهنی برای لحظاتی در امان بمانند. «به اتوبان برمی‌گردم. که حالا انگار خودش تمام این اتفاقات نیفتاده است و ناپیداست و جلوتر از من دارد می‌رود و من هی بیشتر ازش جا می‌مانم انگار سرعت گرفته و دور می‌شود تا بشود تاریخی که من فقط باید شنونده‌اش باشم و نه هیچ کاره‌اش، با تمام ماشین‌های نیمه تاریک و فش فش مارمانند لاستیک‌شان روی آسفالت، که این‌ها هم همیشه دور و برم بوده‌اند و اما من از کنارشان رد شده‌ام. همیشه همین‌طور است، همیشه‌ای که سرنوشت سرعت می‌گیرد و من باید بفهمم که سوارش نیستم. اتفاق‌هایی دارد می‌افتد که نمی‌فهمم. همه چیز دارد از من دور می‌شود. این گارد ریل، این تابلو سبز بالاسر، که هشدار می‌دهد مسیرها و خروجی‌ها را» (همان: ۵).

**تنهایی و از خودبیگانگی:** تنهایی انسان شهری و تجسم یافتن این تنهایی در کالبد شهر یکی دیگر از ابعاد بدبینی فزاینده سناپور نسبت به شهر است. بازنمایی این تنهایی در روایت‌های سناپور همواره در پیوند با شاکله شهر اعم از معماری، خیابان، ازدحام، ترافیک و شلوغی و مؤلفه‌هایی از این دست صورت‌بندی می‌شود. «می‌رود توی خیابان فرعی. رو به بالا؛ که کم‌کم به تک‌صداها "ویژ" رد شدن ماشین‌ها، سر و صدای بچه‌ها از توی پارک هم اضافه می‌شود. وقتی به خیابان انقلاب نزدیک می‌شود، صدایی روی صدای دیگر و کلمه‌ای روی کلمه دیگر می‌آید تا یک هارمونی ناپیدا و نشنیدنی به وجود بیاید که همه را در خود حل می‌کند و دیگر هیچ کس نیست که فقط با خودش باشد که از بودن و وجود خودش هم غافل بشود» (همان: ۱۴۹).

در برخی موقعیت‌ها، این تنهایی با نوعی از خودبیگانگی همراه می‌شود و این پدیده به صورت مستقیم با زندگی شهری پیوند می‌خورد. در یکی از موقعیت‌های رمان *ویران می‌آیی*، به بهترین نحو این شکل از تنهایی و از خودبیگانگی را می‌توان مشاهده کرد. جایی که یکی از شخصیت‌های داستان که بنا به دلایلی ناگزیر به مهاجرت به تهران شده، با

مقایسه فضای زندگی قبلی با موقعیت کنونی‌اش، با نوعی دلزدگی، یأس و نومییدی از این موقعیت سخن می‌گوید. «من کجایی هستم؟ از کجا می‌آیم؟ من آنجا بودم که حرف‌ها توش گم می‌شد. توی حیاطش که سه قدم بیشتر نمی‌شد توش دوید و تند باید می‌چرخیدی و برای همین نمی‌شد هیچ کس از دست هیچ کس فرار کند. علی و رضا می‌دویدند این‌ور، توی دست و پای ما. مادر جیغ جیغ می‌کرد، بابام می‌نالید یا گریه می‌کرد. می‌گفت چرا زندگی‌مان را زهرمارتر می‌کنیم از اینی که هست؛ و از توی غصه‌هاش بیرون نمی‌آمد؛ مگر تا مرا بزند. من توی دست‌ها و پاهای زمخت بابا بودم؛ توی ورجه‌ورجه‌های علی و رضا، جیغ و هوار مادر، هق‌هق بی‌حرف بعد از کتک خوردن خودم» (همو، ۱۳۸۳: ۱۷۱).

این تنهایی و ازخودبیگانگی در برخی جاها به صورتی غم‌انگیز، خود را در دیالوگ‌ها و واگویی‌هایی نمایان می‌سازد که شخصیت‌ها با اشیاء اطرافشان دارند و با آن‌ها به نحوی درباره این تجربه تنهایی و از خود بیگانگی فزاینده صحبت می‌کنند. «ای کرم پودر لانتکوم، چاله‌چوله‌هام را بیوشان لطفاً. ای خط لب ایوسن لورن، نشان‌شان بده تمام لب‌هام را، تاماش را. ای کوکو شانل، ای کوکو شانل، که من را می‌بری به باغ‌های پر از شیرینی و پر از خنکی، از خنکی باغ‌ها پرم کن. خواهش می‌کنم، تمنا می‌کنم، پناه بدهید به من همه‌تان. کاری بکنید از خودتان بشوم، اصلاً شما از من بشنوید، ای کشیدگی شلوار زارا، ای برازندگی پالتو بنتون. دارم خفه می‌شوم با این پالتو. خفگی‌اش اما می‌ارزد. مرا پناه بدهید ای چراغ‌های مشوش/ای خانه‌های روشن شکاک/ که چامه‌های شسته در آغوش دودهای معطر/ بر بام‌های آفتابی تان تاب می‌خورند» (همو، ۱۳۹۶: ۱).

### نتیجه‌گیری

بازنمایی ناخرسندانه و بدبینانه شهر و زندگی شهری در رمان‌های حسین سنایور با بهره‌گیری از تکنیک و شگرد شتاب روایت به صورتی فراگیر انجام شده است. نظریه شتاب روایت که یکی از نظریات روایت‌شناسانه ژرار ژنت به شمار می‌رود در واقع تأملی است بر نسبت میان زبان و زمان در بافت روایت. بدین معنی که دغدغه ژنت در طرح چنین نظریه‌ای این بوده است تا نشان دهد که زمان روایت بسته به موقعیت‌ها، ضرورت‌ها، اقتضائات و الزامات داستان، شتاب می‌گیرد یا از شتاب باز می‌ماند. از این چشم‌انداز، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که سنایور با آگاهی از ظرفیت‌های روایی تکنیک شتاب روایت، از این شگرد به منظور بازنمایی نوعی ناخرسندی و بدبینی نسبت به زندگی شهری استفاده کرده است؛ نوعی ناخرسندی که تحت تأثیر نگاه نویسنده به تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران در چند دهه گذشته بوده است. از این منظر، آنچه که در این پژوهش به صورت مشخص مورد بررسی قرار گرفت نشان داد که تمامی مناسبات انسانی، معماری شهری، فضاهای عمومی، ترافیک، خیابان و مواردی از این دست در بازتولید نوعی احساس استرس، تنهایی، ناآرامی روانی و اضطراب نقش دارند. بر این اساس، تمامی تجربه‌های ناخوشایند درونی شخصیت‌های رمان‌های او در پیوند مستقیم با شهر و پدیده‌های مرتبط با آن رخ می‌دهد. این بررسی همچنین نشان داد که پدیده‌ها و معضلاتی همچون ازدحام شهری، شتاب فزاینده زندگی، فقدان نوعی درنگ و آرامش، روابط فروپاشیده، شکاف نسلی و احساس بی‌عدالتی، بحران‌های هویتی و غیره، جملگی به صورت مستقیم با زیست شهری در ارتباطی عمیق و وثیق است. علاوه بر این، مشخص شد که سنایور برای بازنمایی این تصویرهای ناخوشایند، تکنیک شتاب روایت را برگزیده است. نویسنده به صورتی عامدانه و با درنگ‌های توصیفی مداوم و استفاده از شتاب در انواع سه‌گانه آن، به ویژه شتاب منفی، این بدبینی و ناخرسندی را به تصویر کشیده است.

## منابع

- احمدی، بابک (۱۳۷۳). *مدرنیته و اندیشه انتقادی*، تهران: نشر مرکز.
- اکهاوت، بارت؛ کئونن، بارت (۱۳۹۱). «رمان شهری»، ترجمه محمدرضا نویدپور، *جستارهای شهری*، شماره ۳۷ و ۳۸: ۷۶-۸۱.
- باختین، میخائیل (۱۳۸۷). *تخیل مکالمه‌ای: جستارهایی درباره رمان*، ترجمه رویا پورآذر، تهران: نشر نی.
- برمن، مارشال (۱۳۹۲). *تجربه مدرنیته*، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: طرح نو.
- تولان، مایکل جی (۱۳۸۳). *درآمدی نقادانه - زبان‌شناختی بر روایت*، ترجمه ابوالفضل حری، تهران: بنیاد سینمایی فارابی.
- چایلدز، پیتر (۱۳۸۲). *مدرنیسم*، ترجمه رضا رضایی، تهران: نشر ماهی.
- رضوانیان، قدسیه؛ کجوری، هدی (۱۳۹۹). «از شهر مدرن تا حاشیه‌های پست‌مدرن در شعر امروز»، *ادبیات پارسی معاصر*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، بهار و تابستان، شماره ۱: ۱۳۱-۱۵۱.
- سلدن، رامان؛ ویدوسون، پیتر (۱۳۸۴). *راهنمای نظریه ادبی معاصر*، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- سناپور، حسین (۱۳۸۳). *ویران می‌آیی*، تهران: نشر چشمه.
- سناپور، حسین (۱۳۸۹). *لب بر تیغ*، تهران: نشر چشمه.
- سناپور، حسین (۱۳۹۳). *دود، تهران*، نشر چشمه.
- سناپور، حسین (۱۳۸۷). *نیمه غائب*، تهران: نشر چشمه.
- سناپور، حسین (۱۳۸۸). *خاکستر*، تهران: نشر چشمه.
- سناپور، حسین (۱۳۹۶). *آتش*، تهران: نشر چشمه.
- شکری، یدالله (۱۳۹۵). «ساختار روایت در داستان شیخ صنعان بر اساس نظریه ژنت»، *مطالعات زبانی و بلاغی*، شماره ۱۳: ۱۱۴-۱۳۸.
- ریموت‌کنان، شلومیت (۱۳۸۷). *روایت داستانی بوطیقای معاصر*، ترجمه ابوالفضل حری، تهران: نشر نیلوفر.
- زمیل، جورج (۱۳۷۲). کلان‌شهر و حیات ذهنی، ترجمه یوسف ابادری، *نامه علوم اجتماعی*، دوره جدید، شماره ۳: ۵۳-۶۶.
- ژنت، ژرار (۱۳۹۸). *گفتمان روایت: جستاری در باب روش*، ترجمه معصومه زواریان، تهران: سمت.
- لوکاچ، جورج (۱۳۷۹). *نقد نویسندگان و فرهنگ*، ترجمه اکبر معصوم‌بیگی، تهران: نشر دیگر.
- لوفور، هانری (۱۳۸۶). «شهر به مثابه نوشتار»، *فصل‌نامه سینما و ادبیات*، ترجمه امیر افتخاری راد، پاییز، شماره ۱۴: ۷۱-۷۳.
- فاضلی، نعمت‌اله (۱۳۹۱). *فرهنگ و شهر*، تهران: نشر تیسرا.
- فریزی، دیوید (۱۳۸۶). *گئورگ زیمل*، ترجمه جواد گنجی، تهران: انتشارات گام نو.
- فورستر، ادگار مورگان (۱۳۸۴). *جنبه‌های رمان*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نشر نگاه.
- قاسم‌زاده، سید علی (۱۳۹۶). *همزیستی ادبیات تطبیقی و نظریه‌های ادبی*، قزوین: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- کورت، وسلی (۱۳۹۱). *زمان و مکان در داستان مدرن*، ترجمه فرناز گنجی و محمد باقر اسماعیل‌پور، تهران: آوند دانش.
- مارخوزه، هربرت (۱۳۹۸). *انسان تک‌ساحتی*، ترجمه محسن مویدی، تهران: امیرکبیر.
- مصباحی‌پور ایرانیان، جمشید (۱۳۵۸). *واقعیت اجتماعی و جهان داستان*، تهران: انتشارات امیرکبیر.

- وُسنو، روبرت (۱۴۰۰)، *جامعه‌شناسی فرهنگ*، ترجمهٔ مصطفی مهرآئین، تهران: نشر کرگدن.
- هلپرین، جان، دیوید لاج، ایان وات و دیوید دیچز (۱۳۹۴). نظریه‌های رمان از رئالیسم تا پسامدرنیسم، ترجمهٔ حسین پاینده، تهران: نشر نیلوفر.
- Carmona, M and et al, (2010), public places, public spaces: The dimensions of urban design, Architectural press, London.
- Cohen, Steven and Linda Shirez, telling storis: A theoretical analysis of narrative fiction. London and New York: poutledge: 2001.
- Genette, Gerard. (1980). Narrative Discourse. Trans. Jane E. Jevin. Ithaca: Cornell Univercity press.
- Hellman, Louis (1993), The Language of Architectural Thought, ed.
- Hummon, D, (1992), community Attachment: Local sentiment and sense of place, plenum, NEW York.
- Messy, D (1994), Space, Place and Gender, university of Minnesota Press, Minnesota.
- Shen, Dan, what narratology and stylistics can do for each other. In a companion to narrative theory. Ed jaimz felan and Piter H. rabirtz. Oxford. Blackwell, 2008.
- Lefebvre, Henri (1991), The Production of Space, Trans. David Nicholson-Smith, Blackwell, Oxford.